

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ی ، سه شنبه ۲۹ دی ۱۳۹۴ - ۸ ربیع الثانی ۱۴۳۷

مقدمه

بحث در مورد اخباری بود که بر عدم جواز قیام و تشکیل حکومت در زمان غیبت دلالت دارند و گفته شد که این اخبار پنج دسته‌اند.

دسته ی اول اخباری هستند که امام آنها را به عنوان قضیه حقیقیه و حکم عام صادر فرموده‌اند، دالّ بر این که قیام قبل از ظهور مشروع نیست که دو روایت را در این دسته توضیح دادیم.

دسته دوم روایاتی هستند که امام مطلب را به نحو قضیه خارجیّه و در مورد شخص یا جریان خاصی مطرح نموده‌اند. اکنون این پرسش مطرح است که آیا این حکمی که در مورد قضیه خارجیّه صادر شده، دلالتی بر عمومیت حکم دارد یا خیر؟

انواع قضایا (حقیقیه و خارجیّه)

چنانچه می‌دانیم، قضایا بر دو قسمند: حقیقیه و خارجیّه؛ قضایای حقیقیّه آن قضایایی هستند که در آنها حکم بر موضوعی که عام است حمل می‌شود و حکم در حقیقت برای خود آن موضوع است مانند: الخمر حرامّ. این قضیه، یک قضیه ی حقیقیه است، زیرا حکم بر موضوع به عنوان یک ماهیت

بار شده، نه یک مصداق. ماهیت عام عبارت است از «خمر» و حکم به ماهیت آن بار شده است؛ همچنین این قضیه مفهومی است؛ به این معنا که مفهوم دارد و مفهوم آن این است که «غیر خمر» حرام نیست. حکم در قضیه مفهومی عام است و هر جا مصداق خمر بود این حکم بر آن بار می‌شود و عمومیت دارد.

گاهی حکم بر موضوعی تعلق می‌گیرد که یک مصداق معین و یک شخص خاص است. این نوع قضایا را «قضیه‌ی خارجی» می‌گویند. چنانچه گفته شد، مسأله‌ی اصلی این است که آیا می‌توان حکمی که برای آن موضوع و مصداق خاص بار شده را تعمیم داد؟ گاهی ماهیت در ذهن است و حکم به موضوع دارای ماهیت خاص تعلق می‌گیرد؛ گاهی هم موضوع خارجی محمول حکم قرار گرفته است، مانند زید قائم؛ زید یک موضوع خارجی است و حکمی که بر آن بار شده برای همان موضوع خارجی خاص است.

بررسی روایات مربوط به قیام و خروج از حیثی حقیقی و خارجی بودن

به عنوان مثال در روایت «کلّ رایه ترفع...» قضیه حقیقیه است. کلّ رایه یک موضوع عام است و حکم به یک موضوع عام بار شده است.

اما مثال برای قضیه خارجی؛ کسی که به امام علیه السلام مراجعه کرده و می‌گوید من وضو داشته‌ام و الان شک دارم که آیا مبطلی از من سر زده یا نه. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «إن كنت

علی یقین من طهارتک فلا تنقض الیقین بالشک»^۱ حالا اگر امام این را نمی فرمودند و مثلاً می فرمودند که «إنک علی وضوئک» از این عبارت فقط یک حکم شرعی در همان مورد خاص برداشت می شد؛ زیرا در این صورت حکم برای یک موضوع خاص و شخص خاص وارد شده و نمی شد تعمیمش داد. اما وقتی امام فرمودند «لا تنقض الیقین بالشک» این یک قضیه کلیه است و قاعده کلی استصحاب از آن برداشته می شود؛ به این صورت که هر جا یقینی وجود داشت و بعد از آن شکی عارض شد، یقین سابق را معتبر می دانیم. پس اگر امام این فراز «لا تنقض الیقین بالشک» را نمی فرمودند، از عبارت «إنک علی یقینک...» نمی شد قاعده استصحاب را استنباط کرد.

روایاتی که امام علیه السلام به طور کلی فرمودند که شما نباید قیام کنید، به نحو قضیه حقیقه است. اما گاهی امام حکمی را به صورت قضیه خارجی فرموده اند؛ مثلاً به شخصی فرموده اند تو قیام نکن و برو داخل خانه ات و درش را ببند. این قضیه را نمی توان تعمیم داد و به موارد مشابه بار کرد.

این دسته دوم شامل روایاتی می باشد که مخاطب امام شخص خاصی بوده که امام به او دستور داده اند که اقدامی نکن. با تمسک به این حکمی که در مورد قضیه خارجی است، نمی توانیم بگوییم هر قیامی تا قبل از ظهور مردود است؛ زیرا در قضیه خارجی ممکن است آن شخص و موضوع خاص دارای خصوصیات و صفات ویژه ای باشد که امام بر اساس آن ویژگی ها آن حکم را فرموده اند. در مورد این دسته روایات می توانیم جریان و روایت سدید صیرفی را مثال بزنیم.

۱. الوسائل ۴۶۶: ۳، أبواب النجاسات، ب ۳۷، ح ۱.

روایت سدید صیرفی

سدیر صیرفی از اصحاب پرشور و داغ امام صادق علیه السلام می‌باشد و مورد وثوق است. این روایت موثق است و سلسله‌ی روایت از مرحوم کلینی رحمه الله تا سدید سلسله‌ای تام و کامل است و هیچکدام از رجالش ضعیف یا مجهول نیست.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا سَدِيرُ الزَّمْ بَيْتَكَ وَ كُنْ حِلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رِجْلِكَ.^۱

نکته‌ی مهم در این روایت این است که سدید آدم مخصوصی است و این قضیه، خارجی است. چون مورد خطاب، یک مصداق خارجی است و حکمی که برای آن شخص خاص صادر شده را نمی‌توان تعمیم داد. امام به وی فرمودند برو در خانه‌ات بمان و مانند پلاسی از پلاسه‌های خانه‌ات باش. امام صادق علیه السلام این دستور را به سدید فرمودند و نمی‌توان آن را به همه تعمیم داد که تمام شیعیان به طور کلی در مسائل جامعه دخالت نکنند و خانه‌نشین بشوند.

دلیل این دستور امام این بود که سدید فردی بسیار احساس و شدید بود و به واسطه‌ی مواضع تند و احساسی‌اش خیلی وقتها در زندان به سر می‌برد؛ تندی او در حدی بود که امام صادق علیه السلام در روایت دیگری در جایی که ذکری از سدید به میان آمد، در مورد وی فرمودند: «سدیر عصیده بکل

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۸، ص: ۲۶۴؛ حدیث القباب؛ ج ۸، ص: ۲۳۱

لون»^۱ (عصیده چیزی است که به کوچیکترین تکانی جنبش پیدا می‌کند) یعنی سدیر در هر رنگ و بحرانی جایجا می‌شود و به راه می‌افتد.

روایتی دیگر در احوال سدیر در اصول کافی نقل شده است به این مضمون که وی ساکن کوفه بود و از آنجا به خدمت امام صادق علیه السلام در مدینه رسید و دید که خانه‌ی امام محاصره است. روز اول و دوم نتوانست وارد شود تا این که سرانجام در روز سوم خودش را به خانه‌ی حضرت رساند و از ایشان درخواست کرد که قیام کنند. متن روایت به این شرح است:

... عَنْ سَدِيرِ الصَّرْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ مَا يَسْعُكَ الْقُعُودُ فَقَالَ وَلِمَ يَا سَدِيرُ قُلْتُ لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَشَبِيعَتِكَ وَأَنْصَارِكَ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَالْأَنْصَارِ وَالْمَوَالِي مَا طَمَعَ فِيهِ تَيْمٌ وَلَا عَدِيٌّ فَقَالَ يَا سَدِيرُ وَكَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا قُلْتُ مِائَةَ أَلْفٍ قَالَ مِائَةَ أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَمِائَتِي أَلْفٌ قَالَ مِائَتِي أَلْفٌ قُلْتُ نَعَمْ وَنِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبَعٍ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَبَعْلٍ أَنْ يُسْرِجَا فَبَادَرَتْ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أ تَرَى أَنْ تُؤَثِّرَنِي بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبَعْلُ أَزِينُ وَأَنْبَلُ قَالَ الْحِمَارُ أَرْفُقُ بِي فَنَزَلْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ وَرَكِبْتُ الْبَعْلَ فَمَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَنْزِلْ بِنَا نَصَلْ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ سَبِيحَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسَرْنَا حَتَّى صَرْنَا إِلَى أَرْضِ حَمْرَاءَ وَنَظَرَ إِلَيَّ غُلَامٌ يَرَعَى جِدَاءً فَقَالَ وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شَيْعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُودُ وَنَزَلْنَا وَصَلَيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشَرَ.^۲

۱. رجال الکشی؛ ص: ۲۱۰؛ فی ابی الفضل سدیر بن حکیم و عبد السلام بن عبد الرحمن؛ ص: ۲۱۰

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ۲، ص: ۲۴۳؛ باب فی قلة عدد المؤمنین؛ ج ۲، ص: ۲۴۲

بعد از این که سدیر ادعا کرد که صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه نصف مردم زمین شیعه و همراه حضرت هستند، حضرت فرمودند که من می خواهم امروز به نیب^۱ بروم؛ آیا حاضری با من بیایی؟

سدیر قبول کرد و حضرت علیه السلام دستور دادند که یک استر و یک الاغ را زین کنند. سدیر پیشدستی کرد و بر روی الاغ سوار شد؛ امام به او فرمودند: آیا با انتخاب الاغ، بر من ایثار کردی؟ سدیر گفت: استر برای شما زیباتر و شایسته تر است. حضرت فرمودند: اما الاغ برای من نرم تر و مناسب تر است. پس مرکبشان را عوض کردند و راهی شدند تا این که زمان اذان فرا رسید. سدیر عرض کرد ای فرزند رسول خدا! پیاده بشویم نماز بخوانیم؟ حضرت فرمودند: اینجا زمین ناهمواری است و نمی شود در آن نماز خواند؛ پس به راهشان ادامه دادند تا این که به یک زمین هموار رسیدند؛ در آنجا بچه ای بود که چند بزغاله را می چراند. امام فرمودند «اگر من به تعداد این بزغاله ها شیعه ای واقعی داشتم، نمی توانستم بنشینم (و قیام می کردم). امام این جمله را گفتند و نماز را شروع کردند. سدیر می گوید: «بعد از خواندن نماز، بزغاله ها را شمردم و دیدم که ۱۷ رأس هستند.»

مرحوم کلینی این روایت را در باب «قلّة عدد المؤمنین» نقل می کنند. روایت از نظر سندی درست است و سندش تام است. اما این که منظور حضرت علیه السلام از این که فرمودند حتی به تعداد ۱۷ نفر هم شیعه ای واقعی ندارند محل بحث و اختلاف نظر است؛ زیرا ایشان چندین هزار نفر شاگرد

۱. سرزمینی در ۱۰ فرسخی مدینه و نزدیک دریا که مزرعه ای از امام سجاد علیه السلام در آنجا بود و به امام صادق علیه السلام ارث

رسیده بود.

داشتند و اصحاب نزدیک ایشان هم بیشتر از ۳۰ نفر بودند. آیا می شود گفت که ایشان شیعه نبوده اند؟! این موضوع بحث مفصّلی دارد که بایستی در جای خودش انجام شود.

بهر حال سدید چنین فردی بوده است و آنقدر احساسی بوده که با تندی از امام بازخواست می کند که چرا قیام نمی کنند.

بررسی روایت معلی بن خنیس در مورد قیام سیاه جامگان

نکته ی دیگر در خصوص سدید، روایت معلی بن خنیس است؛

... عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حِينَ ظَهَرَتِ الْمَسُودَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَ لِدِ الْعَبَّاسِ بَاتًا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يَثُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضْرَبَ بِالْكَتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَفُّ أَفُّ مَا أَنَا لَهُوْلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ.^۱

در زمان ظهور سیاه جامگان و ابومسلم خراسانی و قبل از ظهور بنی عباس، نامه های زیادی از کوفه به امام صادق علیه السلام رسیده بود که نامه ای از سدید صیرفی نیز در میان آنها بود. آنان به امام علیه السلام نوشته بودند که: ما توانستیم چنین کاری (تصرف کوفه) را انجام دهیم؛ پس نظر شما چیست؟ (آیا به این قیام می پیوندید...؟) پس امام علیه السلام نامه ها را به زمین زدند و فرمودند: «ای وای! ای وای! من امام ایشان (سیاه جامگان) نیستم... آیا ایشان نمی دانند که امام (قیام کننده) فقط آن کسی است که سفیانی را می کشد؟»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۸، ص: ۳۳۱؛ حدیث الفقهاء و العلماء؛ ج ۸، ص: ۳۰۷

البته مقصود ایشان - چنانچه گذشت - از این که من امام اینان نیستم، سیاه جامگان بوده است؛ نه سدیر و امثال او که شیعیان وفادار ایشان بودند.

ابومسلم با عبدالله بن سفاح زد و بند کرده بود و سدیر و دیگران آنقدر ساده بودند که به محض این که سیاه جامگان کوفه را گرفتند، خیال کردند که می توانند مدینه را هم بگیرند و در نهایت حکومت را در اختیار امام معصوم علیه السلام قرار بدهند. لیکن ابومسلم آدم بی دین و فاسدی بود و محال بود چنین آدمی از امام صادق علیه السلام پیروی نماید و ایشان را حاکم قرار بدهد.

علت این که امام علیه السلام به سدیر امر فرمودند که در خانه اش بنشیند و اقدامی نکند به خاطر این بود که قیام‌هایی که در آن زمان انجام می گرفت برای قدرت‌یابی و فرصت طلبی بود و سردمداران آن حرکت‌ها به دنبال قدرت و حکومت خودشان بودند. ظلمی که بنی عباس کردند از بنی امیه بیشتر بود؛ زیرا آنان شیعیان را جذب می کردند و از آنان برای شکست بنی امیه استفاده‌ی ابزاری می نمودند. ظلم بنی‌العباس یک ظلم دو بُعدی و بدتر از بنی‌امیه بود؛ بنی‌امیه فقط ائمه را سرکوب می کردند؛ اما بنی‌عباس از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام برای مبارزه با بنی امیه استفاده‌ی ابزاری می کردند و بعد از سلطه یافتن هم به دنبال استخدام ایشان برای تثبیت حکومت خودشان بودند.

به همین خاطر در قیام‌های دوران امام صادق علیه السلام اخلاص و ارادت به امامت و ولایت وجود نداشت و حرکت برای خدا نبود. شیعیان ابزار ستمکاران می شدند و افراد تندرویی مانند سدیر برای مبارزه با دشمنان بنی‌عباس مورد سوءاستفاده قرار می گرفتند. لذا برای جلوگیری از این که امثال سدیر (شیعیانی که شخصیت احساسی و هیجانی داشتند) در استخدام دشمن قرار نگیرند و خونشان هدر نرود، حضرت امام علیه السلام از وی خواستند که در خانه اش بنشیند. این یک قضیه‌ی

شخصیه‌ی خارجیّه بوده و مخصوص همان افراد می‌باشد و مفید یک حکم عام و کلی نیست که مثلاً بگوییم دیگر تا زمان ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف به طور کلی هیچ اقدامی در مقابل فساد و ظلم و ... انجام نشود.

علّت تعلیق قیام به خروج سفیانی

نکته‌ی دیگری که در این روایت مورد استشهاد مخالفین بوده، این است که حضرت علیه السلام فرمودند «وقتی سفیانی خروج کرد به سوی ما بیا ولو پیاده یا پا برهنه...» ایشان معتقدند که اگر این حکم مخصوص سدید بود و شامل افراد دیگر نمی‌شد، حضرت حکم زمان قیام را به خروج سفیانی ارجاع نمی‌دادند.

پاسخ اشکال این است که علّت این که امام علیه السلام سدید را به زمان بعد از خروج سفیانی ارجاع دادند این بود که سدید اعتقاد داشت قیام را باید امام معصوم علیه السلام انجام بدهد؛ حضرت می‌خواستند به سدید بگویند که تا روزی که سفیانی قیام کند هیچ امامی و هیچ معصومی قیام نخواهد کرد؛ نه این که هرچه فسق و فجور و فساد و بی‌دینی دیدید از جایتان تکان نخورید و اقدامی نکنید. پس قیام قبل از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مردود و باطل نیست؛ منتهی شرایط قیام فراگیر فراهم نمی‌شود و قیام جهانی را خود حضرت حجت انجام خواهند داد ان شاء الله... .